



درنگی در زندگی علی اکبر سلیمی جهرمی
رئیس شهیدسازمان امور اداری و استخدامی کشور

شور شگرف خدمت و شهادت...

او با شرمساری بسیار دستور عقب نشینی به سرپازانش را می دهد.

پس از آمدن امام از پاریس وی نیز به همراه دیگر برادران خود مشغول انجام وظیفه در مدرسه رفاه محل اقامت امام گردید. وی که از مؤسسين انجمن اسلامی معلمان بود در این زمینه نیز فعالانه همکاری کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن با توجه به نقش و مسئولیت آموزش و پرورش در زندگی و جسم و روح انسانی و نیز در رشد و شکوفایی استعداد های جوانان مسلمان سمت مدیر کل آموزش و پرورش استان تهران را به عهده گرفت و با کوشش فراوان درصد ایجاد تغییرات همه جانبه بود.

در زمان وزارت شهید رجائی در آموزش و پرورش به سمت معاونت ایشان و نیز سرپرست سازمان پژوهشی و برنامه ریزی آموزشی منصوب شد. در آنجا نیز تلاشی پیگیر و همه جانبه را به منظور سامان بخشی به کتابهای درسی و تغییر آنها در جهت رشد و شکوفایی جامعه آغاز کرد. پس از تشکیل کابینه شهید رجائی که ضرورت انقلاب اداری بسیار احساس می شد، ایشان مسئولیت خطیر سازمان امور اداری و استخدامی کشور را به عهده گرفت. ایمان، خلوص، ایثار و بخشش، صداقت و صمیمیت و تواضع و متانت از ویژگیهای بارز او بود. فعالیتهای مداوم و شبانه روزی او در تمام سالهای عمرش بیانگر روح ایثار و پشتکار و تعهد مسئولیتش بود.

پس از انقلاب او که میدان را وسیع تر و آزادتر برای پر گشودن دید بیش از توان و نیرویش در به دوش کشیدن مسئولیتهای و ایفای رسالتش می کوشید. صبحها زود از خواب بیرون می رفت و شبها تا ساعتی از نیمه های شب گذشته مشغول رسیدگی به کارها و برنامه هایش بود. او بارها و بارها تا نزدیکی شهادت رفت اما خواست خداوند این بود تا او زنده بماند و مرگ شرافتمندانه و زندگی ساز را با افتخار پذیرا باشد. بالاخره در عاشورای ۷ تیر در کربلای سرچشمه مرکز جمع حزب الله به همراه هفتاد و دو تن دیگر از بهترین و صادق ترین و مؤمن ترین افراد که هر کدام خود بازوی امام (ره) بودند به آرزوی دیرینه خود رسید.

کسب شناختی واقعی و عینی از اسلام و مردم نمی توان قدیمی صحیح و بدون انحراف برداشت لذا حرکتش را در راستای این امر قرار داده بود.

او به جرم شرکت در فعالیتهای سیاسی و روشنگری نسل جوان بارها به ساواک احضار شد. عناصر مزدور ساواک او را نیز چون دیگران جهت همکاری تحت فشار قرار داده بودند گاه تطمیع و گاهی تهدید و گاهی زندان ولی او همیشه در جبهه مستضعفین استوار ایستاده بود و هیچ کدام در عزم راسخ او تزلزلی ایجاد ننمود.

تقریباً اواسط آبان ماه ۱۳۵۷ زمانی که دانش آموزان دبیرستان مروی همانند دیگر برادران و همزمان خود جهت به ثمر رساندن انقلاب اسلامی و سرنگونی حکومت ظالمانه پهلوی در مدرسه دست به تظاهرات و اعتصاب زده بودند و از رفتن به کلاسها خودداری می کردند با یورش ناجوانمردانه عمال رژیم

● در سال ۵۷ که دختر خاله شهید سلیمی در پاریس شهید می شود و او برای گرفتن جنازه اش به پاریس می رود، توفیق دیدار امام را می یابد
● او می گفت، «وقتی امام را دیدم روحیه دیگری یافتم. در دیدار با امام هنگام دست دادن، امام پرسیدند، «تو چرا دستت آنقدر سرد است؟» گفتم، «قلب گرم شما آن را گرم می کند.»

که با مشت و لگد درصد باز نمودن در مدرسه بودند مواجه شد. در این موقع شهید سلیمی فوراً دانش آموزان را به محل امنی هدایت نموده و خود در حالی که سینه اش را آماج گلوله های آنان ساخته بود در مدرسه را می گشاید و خود در مقابل رئیس کلانتری قرار گرفته و با او باروش خاصی که همیشه در آموزش و تعلیم به کار می برد به صحبت می پردازد

متولد سال ۱۳۱۷ و اهل جهرم بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شهر جهرم به پایان رسانید و مبارزه را از سال ۱۳۳۲ شروع کرد. علاقه زیادی به تحصیل داشت ولی چون بار مسئولیت سنگین خانواده را بر دوش داشت به دانشسرای مقدماتی در دورترین نقطه لار رفت و با وجود آن که از نظر رفاهی بسیار در مضیقه بود، دیپلمش را گرفت و به معلمی پرداخت. شهید سلیمی علاقه داشت پزشک شود و در دانشگاه شیراز شرکت کرد و در این رشته پذیرفته شد، ولی در مصاحبه به خاطر جریانات سیاسی مورد قبول واقع نگردید. بعداً به تهران آمد و در رشته زبان انگلیسی در دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد. او معتقد بود که دانشگاه از بیرون غول است ولی در درون هیچ. در تظاهرات و اعتصابات معلمان (به رهبری شهید دکتر خانعلی) شرکت نمود و توسط ساواک دستگیر و به دزفول تبعید شد. در این سالهای سخت مجبور بود برای ادامه تحصیل در دانشگاه تهران، سه روز در هفته به تهران بیاید.

او درگیری های بسیاری با فرخ رو پارسا وزیر آموزش و پرورش وقت، داشت. در فروردین ۵۲ ساواک ضمن حمله ای به خانه شهید سلیمی او را دستگیر و روانه زندان ساخت. سه ماه در زندان بود و دوست همزمش، شهید حسن ابراری را در همین جریانات از دست داد. شهید سلیمی مبارزات سیاسی خود را همراه با گروه رجایی و دستغیب و دکتر اسدی لاری ادامه داد. در سال ۵۷ که دختر خاله شهید سلیمی در پاریس شهید می شود و او برای گرفتن جنازه اش به پاریس می رود، توفیق دیدار امام را می یابد. او می گفت، «وقتی امام را دیدم روحیه دیگری یافتم. در دیدار با امام هنگام دست دادن، امام پرسیدند، «تو چرا دستت آنقدر سرد است؟» گفتم، «قلب گرم شما آن را گرم می کند.»

وی با آنکه رابطه بسیار نزدیکی با اعضای مؤثر سازمان مجاهدین خلق در سالهای اول تأسیسش داشت ولی بارها پیشنهاد و اصرار آنها برای عضویت در آن سازمان را نپذیرفت چون او ضعف ایدئولوژیکی و ایمانی موجود در میان آنان را مایه بسیاری از انحرافات تشخیص داده و معتقد بود بدون